

اول و آخر تویی مادر میان

بچہ بچی کہ نلید در میان

مولانا

برای او که گفت:
من ماهی‌ام نهنگم عُمَانَم آرزوست

زمانی این واژه‌ها، طنین باریدن باران بودند بر حوض کوچک من.
کاش اما روزی بیاید که دفترم را به دریا بشویم؛ زیرا خاموشی، زبان ماهیان است.



در مبینہ ادب فہنکی قیپ

عرفان نظرآہاری

تصویرگر: حسن عامہ کن • طراح گرافیک: شاپورحاتمی

۷ ماه مسایه خدا بودیم

۱۱ آبرو ابریشم و عشق

۱۵ خدا چله چراغی از آسمان آویخته است

۱۹ نرسینه ات نهنگی می تپدا

۲۳ پیش از آن که قلبت را بدزدند

۲۷ در حوالی بساط شیطان

۳۱ طناب های وسوسه در دستش است

۳۷ دو بال کوچک نارنجی

۴۱ می وزدومی بار دومی گرددومی تابد

۴۵ قلبم افتاده آن طرف دیوار

۴۹ قلبم کاروانسرای قدیمی است

۵۳ خوشبختی خطر کردن است

۵۷ بهار که بیاید، رفته ام